وهابیت و نهضت امام حسین(ع(

اکبر ترابى شهرضائى

تاریخچه وهابی

وهابیت مذهبى ساخته و پرداخته دست استعمار انگلیس است که براى ایجادتفرقه و جدایى بین مسلمانان با هدف تسلط بر آنان و به یغما بردن ذخائر ومعادن خدادادى آنان به‏وجود آمد.[1] مؤسس این مسلک، فردى به نام «محمدبن عبدالوهاب» (1115 - 1206) از اهالى سرزمین نجد مى‏باشد.دوران کودکى خود را در زادگاهش «عیینه» در حجاز و به ویژه نجد سپرى‏کرد و فقه حنبلى را نزد پدرش که از علماء حنبلى بود آموخت. وى پس اززیارت مکه و مدینه به نجد بازگشت و تصمیم گرفت از راه بصره به شام‏برود، ولى چهار سال در بصره ماند و به ترویج عقایدش پرداخت. مردم بصره‏به مخالفت با او برخاسته و او را از شهر بیرون کردند. وى به بغداد رفت و پنج‏سال در آنجا مانده و سپس یک سال در کردستان و دو سال در همدان ماند. آن‏گاه به اصفهان و قم رفت و پس از فراگیرى فلسفه و تصوف در سال 1139هجرى قمرى به نزد پدرش که به شهر «حریمله» هجرت کرده بود آمد و بعداز هشت ماه که در خانه خود اعتکاف نمود بیرون آمد و دعوت خود را آغازنمود.

محمد بن عبدالوهاب که از روحى ناآرام برخوردار بود، در جوانى غالباًبه مطالعه زندگى‏نامه کسانى که مدعى نبوت شده بودند مانند «مسیلمه کذاب»و «سجاح» و «اسود عنسى» و «طلیحه اسدى»، علاقه خاصى نشان مى‏داد.[2] اگراین گزارش، درست باشد؛ حاکى از آن است که او از همان آغاز، سوداى‏رهبرى را در سر مى‏پرورانده و درصدد بوده‏به گونه‏اى به نوآورى بپردازد. از این رو به مطالعه آرا و افکار ابن تیمیه(728 - 661) و شاگردش ابن قیم جوزى پرداخت و آن را باروحیه خود سازگار دید. سرانجام این سودا در دعوت به وهابیگرى جلوه‏گرشد. از دیدگاه محمد بن عبدالوهاب همه مسلمانان، جاهل، نادان، مشرک وبدعت گذارند. وى اعمال مذهبى مردم «نجد» و عقاید آنان را تخطئه مى‏کرداز این رو علما و مردم به مخالفت با او پرداختند و بعد از فوت پدرش‏خواستند او را بکشند که به زادگاهش «عیینه» فرار کرد و به نزد امیر آن شهر«عثمان بن معمر» رفت و از او خواست که او را در راه نشر عقایدش یارى کندتا بتواند افکارش را در جزیرة العرب منتشر سازد و در عوض محمد بن‏عبدالوهاب نیز در گسترش حکومت عثمان به او کمک نماید. ابن وهاب براى‏اجراى مقاصد خود، قبر «زید بن خطاب» برادر خلیفه دوم را خراب نمود،[3]زیرا از دیدگاه او بناى بر قبور بدعت است و باید تخریب گردد. و این امرمنجرّ به فتنه و آشوب شد. «سلیمان حمیرى» امیر احساء و قطیف، به امیرعیینه بن معمر» فرمان داد که هر چه زودتر این فتنه را بخواباند و ابن وهاب رابه قتل برساند. امیر عیینه به ناچار از او خواست آن منطقه را ترک کند. ابن‏وهاب به «درعیه» زادگاه «مسیلمه کذاب» آمد و با امیر آن منطقه «محمد بن‏سعود»، نیاى خاندان سعودى، ملاقات کرد و همان پیمانى که با امیر عیینه‏بسته بود، این بار با او بست، و همان‏طور که منطقه را با عربهاى ساکن آن، به‏عثمان بن معمر فروخته بود، این بار به ابن سعود فروخت.[4]

محمد بن سعود به جهت تأیید این میثاق، یکى از دختران خود را به نکاح‏او درآورد. در اثر این پیمان، امور مذهبى به محمد بن عبدالوهاب و امورحکومتى به محمد بن سعود اختصاص یافت و این تقسیم کار تا به امروز درنسل این دو جریان دارد. فرزندان محمد بن عبدالوهاب به عنوان «آل شیخ»امور مذهبى و ارشاد و امر به معروف و نهى از منکر را در دست دارند وفرزندان محمد بن سعود، با عنوان آل سعود عهده‏دار امور حکومتى‏مى‏باشند.[5] اولین کار تبلیغى محمد بن عبدالوهاب تکفیر امیر عیینه بود. وى‏به ترور او فرمان داد و او را در حالیکه از اقامه نماز جمعه برمى‏گشت ترورکردند. ابن وهاب امیرى را براى آن منطقه انتخاب نمود، ولى در اثر ظلم وتعدى او، مردم بر او شوریدند. ابن وهاب به کفر و شرکشان حکم داد و ابن‏سعود براى سرکوبى آنان، آنجا را مورد تاخت و تاز قرار داد که در اثر آن،تعداد زیادى کشته، خانه‏ها ویران و اموالشان غارت و به زنانشان تجاوز شد.[6]شیرینى فتح «عیینه» و چپاول اموال مردم، ابن وهاب و ابن سعود را براى‏دست‏اندازى به سرزمین‏هاى دیگر تحریک کرد. آنها به بهانه گسترش«توحید» و نفى «بدعت»، «شرک» و مظاهر آن، از میان مسلمین به سرزمین‏نجد و اطراف آن، مثل یمن و حجاز و نواحى سوریه و عراق، حمله‏ور شدند،و هر شهرى که عقایدشان را نمى‏پذیرفتند، غارت کرده و افرادش را به خاک وخون مى‏کشیدند.[7]

پس از مرگ ابن وهاب و ابن سعود نیز این لشکرکشى‏ها با همان بهانه‏هاى‏واهى ادامه یافت به گونه‏اى که در سال 1216 امیر وهابى سعود بن محمد بن‏سعود با لشکرى بیست هزار نفرى به کربلاى مقدس حمله نمود و حدود پنج‏هزار یا بنا بر نقلى بیست هزار نفر را به قتل رساندند و تمام دارایى‏هاى حرم‏مطهرى را به غارت بردند.[8] و سرانجام با فتح مکه و مدینه، به تخریب مزار وقبور پرداختند و در هشتم شوال 1344 هجرى قمرى گنبد و بارگاه ائمه بقیع‏را خراب کردند و آنچه در حرم مطهر ائمه بود به غارت بردند.[9]

وهابیون و نهضت امام حسین(ع)

دیدگاه وهابیون نسبت به نهضت امام حسین از دو جهت قابل بررسى است:

1. آیا از دیدگاه این گروه، قیام امام حسین عمل مشروع و جایزى بود؟

2. حکم زنده نگه داشتن این قیام و عزادارى و نوحه براى امام حسین‏چیست؟

تفکیک این دو جهت از آن رو لازم است که اگر در جهت اول دیدگاه‏وهابیت بر عدم مشروعیت و حتى محکوم کردن قیام آن حضرت باشد بحث‏در جهت دوم بحثى زاید به نظر نمى‏رسد. زیرا صرف نظر از جهت اول‏مى‏توان به بررسى دیدگاه این گروه نسبت به عزادارى و نوحه‏سرایى بر شهدإے؛::ش‏ث‏و مردگان، پرداخت.1 . نگاه کنید به کتاب خاطرات مستر همفر جاسوس انگلیسى که در تأسیس این حزب شیطانى‏بیشترین تأثیر را داشته و نقش به‏سزایى ایفا نموده است.2 . صدقى الزهادى: الفجر صادق، ص 17 و احمد زینى دحلان: فتنة الوهابیة، ص 66.3 . فیلبى، عبداللَّه: تاریخ نجد، ص 36، چاپ بیروت.4 . فیلبى، عبداللَّه: تاریخ نجد، ص 39.5 . آیت‏الله جعفر سبحانى تبریزى، وهابیت، مبانى فکرى و کارنامه عملى، قم: مؤسسه امام‏صادق(ع6 . جزیرة العرب، فى القرن العشرین، ص 341.7 . تاریخ المملکة العربیة السعودیة، ج 1، ش 51.8 . عبدالجواد کلیددار، تاریخ کربلا.9 . براى آگاهى از جنایات وهابیون در تخریب قبور و فتح مکه و مدینه به کتاب تاریخ وهابیان،تألیف ایوب صبرى، ترجمه على اکبر مهدى‏پور و کتاب تخریب و بازسازى بقیع به روایت‏اسناد، تألیف سید على قاضى عسکر مراجعه شود.

مشروعیت قیام امام حسین(ع) از دیدگاه وهابی

تذکر این نکته ضرورت است که مسلک وهابیت از خود، هیچ استقلال رأى وآزاداندیشى ندارد، هرچند در سخنرانى‏ها و نوشته‏هایشان وانمود مى‏کنندتقلید از ائمه اربعه اهل سنت جایز نیست و نباید دنباله‏رو آنان بود و دراعتقادات نباید بر روش اشعرى و معتزلى مشى کرد، لیکن این شعار وسفسطه‏اى بیش نیست، وهابیون در تمام امور مذهبى از کلام و تفسیر وفقه ریزه‏خوار سفره‏اى هستند که ابتداء احمد بن حنبل آن را در قرن سوم پهن‏کرد و به دنبال آن فتنه و آشوب و جنگ و خونریزى و برادرکشى بین‏مسلمانان رواج یافت و پس از آن در اواخر قرن هفتم هجرى این مسلک به‏وسیله احمد بن تیمیه و شاگردش ابن قیم جوزى صورت برهان و استدلال به‏خود گرفت. لیکن هوشیارى عالمان دینى در آن زمان سبب شد که پیش از آن‏که غائله و بلوایى به وجود آید با به بند کشیدن فتنه‏گر، آشوب را در نطفه خفه‏کنند، اما در اوائل قرن دوازدهم آتش این فتنه با تحریک استعمار پیر انگلیس‏و به دست محمد بن عبدالوهاب روشن شد و شعله آن سرتاسر مملکت‏اسلامى را فراگرفت و از آن زمان تاکنون قربانى مى‏گیرد.

از این رو اگر کسى بخواهد بحثى ریشه‏دار در اطراف این مسلک داشته‏باشد باید در آغاز نقطه نظرات احمد بن حنبل و پس از آن از دیدگاه ابن تیمیه‏و ابن قیم پیرامون آن موضوع آگاه شود و سپس به دنبال دیدگاه وهابیون عصرحاضر برود. شاهد بر این مدعا کتابى است که به تازگى از سوى وهابیت با نام«چه کسانى حسین را به شهادت رساندند» تألیف «عبدالله بن عبدالعزیز»منتشر شده است؛ دیدگاه اهل سنت را درباره امام حسین(ع) این‏گونه مطرح مى‏کند:

ابن تیمیه عقیده اهل سنت را درباره شهادت امام‏حسین(ع) خلاصه کرده و مى‏نویسد: «خداوند امام‏حسین را با شهادت اکرام نمود و قاتلان و دستیاران و کسانى که به‏کشتنش راضى بودند را خوار و ذلیل گردانید. و از شهیدان پیش ازخود الگوى نیکویى دارد؛ چرا که او و برادرش حسن(ع)،سرداران جوانان بهشتند. آن دو در زمان عزت و قدرت اسلام ومسلمانان بزرگ شدند و زندگى کردند لذا هجرت و جهاد نکردند و ازاذیت و آزار مشرکین مصون بودند. بنابراین خداوند آن دو را باشهادت اکرام نمود، تا کرامت و بزرگواریشان کامل شود و درجه ومقامشان رفیع باشد و شهادت حسین(ع) مصیبت بزرگى‏است.»[1]

متن فوق را مى‏توان در کتاب «مختصر منهاج السنه» که یکى از دانشمندان‏وهابى مدینه کتاب «منهاج السنه» ابن تیمیه را خلاصه و یکى از آنان نیز آن راترجمه کرده؛ مى‏توان یافت. خواننده گمان مى‏کند ابن تیمیه و وهابیون قیام‏امام حسین را تحسین کرده و او را شهید مى‏دانند و شهادت تاج کرامتى است‏که خداوند به او بخشیده است؛ ولى با مراجعه به متن عربى کتاب منهاج السنه‏مى‏بینیم که اعتقاد حقیقى ابن تیمیه درباره قیام امام حسین تخطئه آن حضرت‏است. وى مى‏نویسد:

و کان فى خروجه و قتله من الفساد ما لم یکن یحصل لوقعد فى بلده،فإن ما قصده من تحصیل الخیر و دفع الشر لم یحصل من شى‏ء، بل زادالشر بخروجه و قتله، و نقص الخیر بذلک، و صار ذلک سببا لشرعظیم. و کان قتل الحسین مما أوجب الفتن.[2]

در خروج حسین و قیام او بر ضد دستگاه خلافت و کشته شدنش‏فسادى حاصل شد که اگر در شهر خودش نشسته بود و خارج نشده‏بود چنین فسادى پدیدار نمى‏شد. هیچ چیز از آنچه را که درصدد بوداز نیکى بدست آورد و از شر را از بین ببرد، حاصل نشد بلکه به سبب‏خروج و کشته شدنش بر دامنه شر افزوده شد و از نیکى‏ها کاسته شد واین عمل او سبب شر بزرگى شد.

ابن تیمیه در یک صفحه قبل از آنچه نقل شد، در نقد علامه حلى که قیام برضد حاکمان ستمگر را واجب مى‏داند مى‏نویسد:

هذا رأى فاسد، بأن مفسدته أعظم من مصلحته و قل من خرج على امام‏ذى سلطان إلان کان ما تولد على فعله من الشر أعظم مما تولد من‏الخیر.[3]

این فتوا (وجوب یا جواز قیام بر ضد حاکمان ستمگر)فتواى فاسدى است، زیرا فسادش بیشتر از مصلحت و فایده آن‏مى‏باشد، کم است مواردى که کسى بر ضد پیشواى صاحب قدرتى‏قیام کند و شر و فسادى که از قیامش به وجود مى‏آید بیشتر از خیر ومصلحت نباشد.

ابن تیمیه در کتاب دیگرش به تخطئه امام حسین پرداخته و با صراحت‏مى‏نویسد:

همه اعیان و بزرگان مانند عبداللَّه بن عباس و عبداللَّه بن عمر، حسین‏را از قیام بر ضد دستگاه و رفتن به کوفه برحذر داشتند و برادرش‏حسن نیز به او وصیت کرده بود که قیام نکند و همه بر این نکته اتفاق‏نظر داشتند که در این قیام سود و مصلحتى نیست.[4]

و در جاى دیگرى از کتاب «منهاج السنه» در برائت یزید از گناه قتل امام‏حسین، این گناه را به گردن لشکرى ظالم مى‏اندازد و به ستایش یزید پرداخته‏که اهل بیت آن حضرت را اکرام کرده و به مدینه برگردانید. ابن تیمیه در نقدعلامه حلى، مى‏نویسد:

مؤلف مى‏گوید: «و پسرش، یزید، مولاى ما حسین را کشت و زنانش‏را غارت کرد.»

در جواب باید گفت: یزید به اتفاق اهل نقل و روایت، دستور قتل‏حسین را نداد، بلکه به ابن‏زیاد نوشت که او را از ولایت بر عراق‏بازدارد. و حسین(ع) گمان مى‏کرد که اهل عراق او رایارى مى‏کنند و به آنچه برایش نوشته بودند، وفا مى‏کنند، پس پسرعمویش مسلم بن عقیل را به سوى آنها فرستاد. وقتى آنها مسلم راکشتند و به او خیانت کرده و با ابن زیاد بیعت نمودند،حسین(ع) خواست که برگردد ولى آن سپاه ظالم به اورسید، و او خواست که یا نزد یزید برود، یا به طرف مرز برود، و یا به‏سرزمین خودش برگردد. آنها اجازه هیچ کارى جز اسارت را به اوندادند و او خوددارى کرد. پس با او جنگیدند تا این‏که او را مظلومانه‏به شهادت رساندند. وقتى این خبر به یزید رسید، اظهار ناراحتى کردو در خانه‏اش عزا گرفت. به هیچ وجه او را هتک حرمت نکرد و بلکه‏اهل بیت او را اکرام نمود و به آنها اجازه داد به دیار خودشان‏برگردند.[5]

ابن تیمیه نیز تحت تأثیر ابن عربى قاضى ابوبکر بن محمد بن عبداللَّه بن‏عربى اشبیلى (468 - 543) واقع شده است. وى از مدافعان‏سرسخت حزب بنى‏امیه است و در کتابى که با عنوان «العواصم من القواصم»نوشته به دفاع جانانه از بنى‏امیه و یزید مى‏پردازد. در جایى از این کتاب‏مى‏نویسد:

جاى تعجب دارد که مردم از پذیرش ولایت و حکومت بنى‏امیه‏سرباز مى‏زنند. در صورتى که رسول خدا اولین کسى بود که به آنان‏امارت داد.[6]

وى در دفاع از یزید مى‏نویسد: «اگر گفته شود: یزید شراب‏خوار بود؛ درپاسخ مى‏گوییم: شرب خمر فقط به شهادت دو نفر عادل ثابت مى‏شود. چه‏کسى به شراب‏خوارى یزید شهادت داده است؟ بلکه برعکس انسان عادلى‏گفت: در فلان تاریخ امیرالمؤمنین یزید وفات کرد. مى‏بینیم لیث او راامیرالمؤمنین نامید.»[7] ابن عربى، سرانجام گناه قتل امام حسین را به گردن جدآن حضرت رسول خدا مى‏اندازد، و مى‏نویسد: «مردم به دستور آن حضرت‏عمل کردند که فرمود: «به‏زودى فتنه‏اى در میان امت پیش خواهد آمد، هرکس بخواهد بین امت تفرقه بیندازد با شمشیر گردنش را بزنید، فرقى نمى‏کندچه کسى باشد».»[8]

ابن عربى امام حسین را خودرأى و مستبد معرفى کرده که به نصیحت‏دیگران گوش نداد و به آشوب دست زد و خود را گرفتار کرد. مى‏نویسد:«حسین به نصیحت دانشمندترین افراد زمانش یعنى عبداللَّه بن عباس گوش‏نداد و از رأى صحابى بزرگ عبداللَّه بن عمر روى برگردانید و به دنبال‏زیاده‏خواهى بود و راستى را در پیمودن راه کج مى‏طلبید.»[9] دیدگاه ابن عربى‏و ابن تیمیه و کسانى که پیش از آنان بودند و کسانى که بعد از آنان آمده؛برگرفته از روایاتى است که حزب بنى‏امیه به دروغ بر پیامبر خدا بستند تابتوانند به حکومت ننگین خود ادامه دهند و دستاویزى براى سرکوب کردن‏مخالفان داشته باشند.

بخارى و غیر او از ابن عباس روایت کرده‏اند که پیامبر فرمود: «کسى که ازحاکمش ناراحت باشد باید صبر کند. زیرا اگر کسى بر ضد سلطان به اندازه‏یک وجب خروج کند به مرگ جاهلیت مرده است.»[10]

به حذیفة بن یمان نسبت دادند که از پیامبر(ص) نقل کرد:«پس از من پیشوایانى هستند که به هدایت من شما را هدایت نکنند و به سنت‏من پایبند نباشند و در میان شما مردانى به حکومت قیام مى‏نمایند که قلبهاى‏شیطانى در درون اندام انسانى دارند. حذیفه پرسید اگر چنین زمانى را درک‏کنم با چنین حاکمانى چه وظیفه‏اى دارم؟ فرمود: باید گوش به فرمان باشى واطاعت نمایى اگر بر پشتت تازیانه بزند و مالت را بگیرد باید به آنچه دستورمى‏دهد گوش دهى و اطاعت کنى.»[11]

به عرفجه نسبت دادند که گفت: «از رسول خدا شنیدم که مى‏فرمود: اگرشما بر امارت و حکومت فردى اتفاق کردید و کسى آمد و اراده دارد بین‏جماعت شما مسلمانان اختلاف و افتراق بیندازد او را بکشید.»[12]

با وجود چنین روایاتى که ساخته و پرداخته بنى‏امیه است و در کتبى که‏نزد اهل تسنن معتبر مى‏باشد، نقل شده تعجب ندارد که نووى از علماى بزرگ‏شافعى مذهب بنویسد: «بیشتر فقها و محدثان و متکلمان اهل سنت معتقدندکه امام با فسق و ظلم و تعطیل حقوق الهى عزل و خلع نمى‏شود، قیام بر ضد اوجایز نیست بلکه باید او را موعظه کرد و از عذاب الهى ترسانید. دلیل این‏مطلب روایاتى مى‏باشد که در این موضوع رسیده است. قاضى باقلانى گفته:ابوبکر بن مجاهد نسبت به این احکام ادعاى اجماع کرده است.»[13]

همان‏طور که در پیشتر اشاره شد، وهابیون و به ویژه مؤسس آنان محمدبن عبدالوهاب تحت تأثیر نوشته‏هاى ابن تیمیه و ابن قیم جوزى و ابن عربى‏از مدافعان سرسخت بنى‏امیه هستند شاهد این ادعا سخن دکتر عصام درکتاب «نقد محمد بن عبدالوهاب از درون» مى‏باشد او نوشته است:

به یاد مى‏آورم در سال‏هاى 1985 - 1987 میلادى در منزل یکى ازقاضیان به نام «احمد عبداللَّه خجرى» جمع شده بودیم. مجموعه‏اى ازشخصیّت‏هاى بزرگ در این جلسه حضور داشتند. شخصیت‏هایى‏مانند شیخ مبلّغ «حسن حکیمى»، امام جماعت مسجد کبیسى در این‏جمع بودند. درباره اشتباهات حضرت على(ع) صحبت‏مى‏کردیم. به این نتیجه رسیدیم که اگر امام على(ع) درزمان زندگى پیامبر(ص) کشته مى‏شد، امّت اسلامى ازگرفتار شدن به فتنه‏هاى ایجاد شده به واسطه زنده ماندن حضرت‏على(ع) بعد از پیامبر(ص) در امان مى‏ماند!تمامى شرکت کنندگان در جلسه تحت تأثیر دو کتاب «منهاج السنة» و«العواصم من القواصم» بودند. این دو کتاب، منبع اصلى شناخت امام‏على(ع) و همچنین منبع اصلى شناخت بنى‏امیّه نزدوهابیّت است. این دو کتاب در قلب خوانندگان، ولایت بنى‏امیه و جفابه امام على(ع) را غرس مى‏کند.

بعد از سفر تحصیلى به دانشگاه امام محمد بن سعود در عربستان،ارتباطم به بنى‏امیه تحت تأثیر ده‏ها کتاب و رساله دکترا و کارشناسى‏ارشد، که در عربستان منتشر شده بود، قوى‏تر شد. در این کتاب‏ها، ازامام على(ع) انتقاد مى‏شد و از بنى‏امیه ستایش! چون این‏کتاب‏ها برخواسته و مولود دو کتاب «المنهاج» و «العواصم» هستند.[14]

وهابیون به دلیل فوق دست به انتشار کتاب «منهاج السنه» ابن تیمیه به‏زبان عربى و فارسى زده‏اند و همین‏طور کتاب «العواصم من القواصم» رامکرر در مکرر چاپ و منتشر مى‏کنند تا دشمنى با اهل بیت را در درون جان‏پیروان خود تثبیت کنند.

به نوشته‏هاى ابن تیمیه در دفاع از بنى‏امیه و به ویژه یزید بن معاویه‏بنگرید؛ چگونه به دفاع از او برخاسته و حتى زیر بار نمى‏رود که ظلم وجنایت او بر خاندان عصمت و طهارت جرمى عظیم بوده است. وى سخنان‏علامه حلى را درباره جنایات یزید و انظار علماى اهل سنت درباره او چنین‏نقل مى‏کند:

مهنا بن یحیى از احمد بن حنبل در مورد یزید پرسید، جواب داد: یزیدهمان کسى است که آن کار را کرد. گفتم: چه کار کرد؟ گفت: مدینه راغارت کرد. روزى فرزند نیکوکارش به او گفت: مردم ما را به پذیرفتن‏ولایت یزید متهم مى‏کنند. گفت: فرزندم! آیا کسى که به خدا و روزرستاخیز ایمان دارد ولایت یزید را مى‏پذیرد؟ گفت: پس چرا او رالعنت نمى‏کنى؟ جواب داد: چگونه کسى را لعنت نمى‏کنم که خداونداو را لعنت کرده است؟ گفت: یزید کجا لعنت شده است؟ جواب داددر آیه: «فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِن تَوَلَّیْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُواأَرْحَامَکُمْ أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ؛ اگر(از این دستورات قرآن و رسول الله(ص) )روى‏گردان شوید، جز این انتظار مى‏رود که در زمین فساد و قطع‏پیوند خویشاوندى کنید. آنها (گروه ستمگر و ظالم)کسانى هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته،گوشهایشان را کر و چشمهایشان را کور کرده است.»

آیا فسادى بزرگ‏تر از قتل و غارت مدینه در سه روز و غصب اهل‏شهر وجود دارد؟ یزید در آنجا جمعى از بزرگان قریش و انصار ومهاجران را کشت که تعداد آنها به هفتصد نفر مى‏رسد و از بنده‏ها وآزاده‏ها و زنان ناشناخته و غیر معروف ده‏ها هزار نفر را کشت. مردم‏در خون غلطیدند، به گونه‏اى که خون به مقبره‏محمد(ص) رسید و مسجد از خون پر شد. سپس کعبه رابا منجنیق ویران کرد و به آتش کشید.

و پیغمبر(ص) فرموده بودند: قاتل حسین در تابوتى ازآتش خواهد بود و نصف عذاب اهل جهنم بر اوست. دستانش بسته وپاهایش به زنجیرى از آتش کشیده خواهد شد. به سر در آتش جهنم‏خواهد افتاد و تا قعر جهنم خواهد رفت. داراى بویى است که اهل‏جهنم از شدت بدى آن به خدا پناه مى‏برند. و در آن آتش جاودانه‏مى‏ماند و عذاب دردناکى مى‏چشد. هر وقت پوستشان بسوزدخداوند پوستى جدید بر آنها مى‏اندازد تا عذاب را بچشند، حتى یک‏لحظه هم عذاب از آنها برداشته نمى‏شود و از آب جوشان خورانده‏مى‏شوند. واى بر آنها که چه عذابى در انتظارشان است و همچنین‏محمد(ص) فرمودند: خشم خدا و خشم من در موردکسى شدید است که خون اهل بیت من را بریزد و با اذیت عترت من،مرا آزار دهد.

ابن تیمیه در دفاع از یزید و اشکال بر علامه حلى مى‏نویسد:

در جواب مؤلف باید گفت: لعنت یزید در حکم لعنت سایر پادشاهان‏و خلفاى مثل خودش است، و یزید از دیگران بهتر بود، از مختار بن‏ابوعبید ثقفى امیر عراق که در ظاهر مدعى انتقام حسین از قاتلانش‏بود، بهتر است. مختار مدعى بود جبرئیل بر او نازل مى‏شود. و ازحجاج بن یوسف بهتر بود، زیرا به اتفاق مردم از یزید ظالم‏تر بود.

با این وجود، باید گفت: غایت چیزى که در مورد یزید و سایر ملوک‏مى‏توان گفت، این است که آنها فاسق بوده‏اند و به لعنت یک فاسق‏معین و مشخص امر نشده است و لعنت نموده از زبان‏پیغمبر(ص) فقط براى لعنت یک نوع و یک جنس بوده، ونه لعنت یک شخص معین، مثل «لعن اللَّه السارق؛ یسرق البیضة فتقطع‏یده» یعنى: خداوند دزد را لعنت کند، که تخم مرغ مى‏دزدد و دستش‏قطع مى‏گردد... .

ولى آنچه یزید با اهل حره انجام داد، به این خاطر بود که نایبان وعشیره آنها را خلع و اخراج کرده بودند. یزید پشت سر هم چندین بارفرستاده‏اى نزد آنها فرستاد و از آنها خواست اطاعت کنند. ولى آنهاامتناع ورزیدند. پس یزید مسلم بن عقبه را آنجا فرستاد و به او امر کردکه بعد از سیطره بر آنها، سه روز مدینه را مباح شمارد و این همان‏چیزى است که مردم به شدت با آن مخالف بوده و آن را ایرادى بر یزیددانسته‏اند، و به همین دلیل به احمد گفته شد: آیا حدیث یزید رامى‏نویسى؟ گفت: نه، او صاحب کرامتى نیست. آیا او همان کسى‏نیست که آن کار را با اهل مدینه کرد؟

ولى یزید همه اشراف را نکشت و عدد مقتولان نیز به دهها هزار نفرنرسیده است و خون کشته‏ها نیز به آرامگاه پیغمبر(ص)نرسید، و حتى به باغچه مسجد نرسید. کشتارى هم در مسجد روى‏نداد.[15]

در مورد کعبه هم باید گفت: کعبه مکانى است که خداوند به آن‏شرافت، عظمت و حرمت بخشیده است و بنابراین هیچ کسى توان‏توهین به آن را - نه قبل از اسلام و نه بعد از اسلام - ندارد و هنگامى که‏لشکر ابرهه قصد تخریب آن را کرد، خداوند آن عقاب مشهور را برآنها فرستاد.

و شکى نیست که هیچکدام از پادشاهان مسلمان در زمان بنى‏امیه و یابنى‏عباس قصد اهانت به کعبه را ننموده است: نه نماینده یزید و نه هم‏حجاج بن یوسف نماینده عبدالملک خلیفه اموى و نه هم غیر ایشان.بلکه همه مسلمانها کعبه مشرفه را معظم مى‏دانستند، و هدفشان‏محاصره عبداللَّه بن زبیر بوده و او را با منجنیق مى‏زدند و نه کعبه را.

و آنگاه که ابن زبیر کشته شد، به مسجد الحرام داخل شدند و خانه‏کعبه را طواف نمودند، حجاج بن یوسف آن سال امیر حج مسلمانان‏بود، و عبدالملک بن مروان دستور داد که در امور حج با عبداللَّه بن‏عمر رضى اللَّه عنه مخالفت نکند.

و اگر خلفاى بنى‏امیه و یا بنى‏عباس قصد بدى نسبت به کعبه‏مى‏داشتند، بعد از اینکه ابن زبیر را شکست دادند قصد خویش را به‏اجرا مى‏گذاشتند، چنان که آنها آنگاه که بر ابن زبیر تسلط یافتند او راکشتند.»[16]

ابن تیمیه در دفاع از یزید؛[17] به نقد کلام علامه حلى پرداخته، و در لابلاى‏کلامش به گونه‏اى مرموز، عمل یزید را توجیه کرده بلکه کار او را در به‏شهادت رساندن امام و یارانش صحیح مى‏شمارد؛ وى مى‏نویسد:

مؤلف[18] در فرازى دیگر به ذکر حدیثى از پیغمبر(ص)مى‏پردازد که: «قاتل حسین در تابوتى از آتش خواهد بود و نصف‏عذاب اهل جهنم بر اوست. دستانش بسته و پاهایش به زنجیرى ازآتش کشیده خواهد شد. به سر در آتش جهنم خواهد افتاد و تا قعرجهنم خواهد رفت. داراى بویى است که اهل جهنم از شدت بدى آن‏به خدا پناه مى‏برند. و در آن آتش جاودانه مى‏ماند.»

باید گفت: این کلام از احادیث کذابان و دروغگویانى است که ازگزاف‏گویى و اسراف در افتراء بر پیغمبر(ص) ابایى‏ندارند. آیا نصف عذاب جهنم بر یک نفر خواهد بود و اگر نصف‏عذاب جهنم نصیب یک نفر مى‏شود پس عذاب آل فرعون و آل مائده‏و منافقان و سایر کفار چه خواهد بود؟ و عذاب قاتلان پیغمبران وقاتلان سابقان نخستین چه خواهد بود؟

گناه قاتل عثمان از گناه قاتل حسین بیشتر است و این افراط اضافى درمقابل افراد نواصب قرار مى‏گیرد که گمان مى‏کنند حسین از خوارج‏بوده و قتل او جایز بوده است، زیرا پیغمبر(ص) فرموده:«من أتاکم و أمرکم على رجل واحد یرید أن یفرق جماعتکم، فاضربواعنقه بالسیف کائناً من کان».

یعنى: هر وقت یک حاکم و فرمانرواى واحدى داشتید و شخصى آمدو خواست بین شما تفرقه بیفکند، هر کس که باشد، گردنش را باشمشیر بزنید.

اهل سنت افراط آن گروه و تفریط این گروه را رد مى‏کنند و مى‏گویند:حسین مظلومانه شهید شد و آنهایى که او را کشتند ظالم و متجاوزبودند و احادیث پیغمبر(ص) که به جنگ با تفرقه‏افکن وجدایى‏طلب امر مى‏کنند، حسین را شامل نمى‏شوند، زیراحسین(ع) از جماعت جدا نشد و وقتى به شهادت رسید،تنها چیزى که مى‏خواست این بود که به او اجازه بدهند به سرزمین ودیار خودش برگردد و یا اینکه روانه مرز شود و یا به ملاقات با یزیدبرود. در حالى که جزو جماعت بود و از چند دستگى در امت پرهیزمى‏کرد. آنچه حسین طلب کرد، اگر کوچک‏ترین فرد جامعه هم‏بخواهد، باید از آن برخوردار شود، پس چگونه باید حسین را ازآن محروم ساخت؟ و اگر شخصى با درجه و مرتبه‏اى پایین‏تر ازحسین نیز چنین چیزى مى‏خواست، حبس او جایز نبود، چه برسد به‏اسارت و قتل او.

مؤلف مى‏گوید: «رسول خدا(ص) فرمودند: خشم خدا وخشم من بر کسى شدید است که خون اهل بیت مرا بریزد و با آزارعترت من، مرا اذیت کند.»

این کلام نیز کلامى است که جز شخص جاهل کسى آن را به‏پیغمبر(ص) منسوب نمى‏سازد. زیرا ایمان و تقوایى که‏باعث عدم ارتکاب قتل حسن و حسین و غیره مى‏شود بزرگ‏تر وارزشمندتر از نزدیکى و قرابت محض است و چنانچه مردى از اهل‏بیت پیغمبر(ص) مرتکب کارى شود که بریدن از او و یاقتل او را واجب گرداند، این کار به اجماع مسلمانان جایز است.

همچنانکه در حدیث صحیح از او به ثبوت رسیده که فرمود: «إنماأهلک من کان قبلکم أنهم کانوا إذا سرق فیهم الشریف ترکوه و إذا سرق‏فیهم الضعیف أقاموا علیه الحد، و أیم اللَّه لو أن فاطمة بنت محمدسرقت لقطعت یدها.»

یعنى: امت‏هاى قبل از شما به این علت هلاک شدند که هر وقت یک‏شخص شریف و با اصالت در بین آنها دزدى مى‏کرد، او را به حال‏خود رها مى‏کردند و هر وقت یک شخص ضعیف دزدى مى‏کرد، حدرا بر او جارى مى‏کردند. به خدا سوگند! اگر فاطمه دختر محمد نیزدزدى کند، دست او را قطع خواهم کرد.

به این ترتیب رسول اللَّه(ص) بیان مى‏کند که اگرعزیزترین مردم در نزد او هم مرتکب کارى شود که حد را بر اوواجب گرداند، پیامبر(ص) حد را بر او جارى خواهدساخت. پس اگر یک نفر از بنى‏هاشم مرتکب زنا شود در حالى که‏همسر دارد، به اتفاق مسلمانان رجم مى‏شود تا اینکه بمیرد. و اگرعمداً و تنها از روى دشمنى شخصى را به قتل برساند، جایز است او رابه‏عنوان قصاص کشت، حتى اگر مقتول حبشى و یا رومى و یا ترک ودیلمى باشد.

پیغمبر(ص) فرمودند: «المسلمون تتکافأ دماؤهم». یعنى:]حرمت [خون همه مسلمانان با هم برابر است.

بنابراین خون هاشمى و غیر هاشمى فرقى ندارد و به اتفاق امت خون‏آزادگان بنى‏هاشم با غیر بنى‏هاشم یک حرمت مساوى دارد. پس‏ریختن خون بنى‏هاشم و غیر بنى‏هاشم - به حق - هیچ تفاوتى ندارد.بنابراین چگونه مى‏توان ادعا کرد پیغمبر(ص) فرموده‏باشد هر کس خون خاندان او را بریزد، خشم خدا علیه خودش راشدید مى‏کند.

خداوند ریختن - به ناحق - هر خونى را تحریم فرموده است. بنابراین‏کسى که براساس حق و عدالت کشته مى‏شود، قتل او باعث تشدیدخشم خدا نمى‏گردد، چه از بنى‏هاشم باشد و چه از غیر بنى‏هاشم.

و کسى که خون مؤمنى را عمداً بریزد، جزاى او جهنم جاودانه و خشم‏و نفرین خداست و خدا وعده عذاب بزرگى را به او داده است.بنابراین دلیل حرمت ریختن خون و دلیل مباح شدن آن در همه افراد -چه بنى‏هاشم و چه غیر بنى‏هاشم - یکسان و برابر است. پس چنین‏کلامى را جز منافقان به رسول اکرم(ص) نسبت‏نمى‏دهند، منافقانى که نبوت پیامبر(ص) را زیر سؤال‏مى‏برند و یا جاهلانى که از عدالت پیغمبر مبعوث بى‏خبرند.

عبارت «هر کس به وسیله اذیت عترت من، مرا بیازارد» نیز از همین‏باب است و آزار پیغمبر از طریق هتک حرمت عترت، امت و سنت‏ایشان و غیره حاصل مى‏شود.»[19]

عبارات ابن‏تیمیه در نقد علامه حلى آنقدر پوچ و واهى است که پاسخ‏دادن به آن فقط تضییع وقت است، همه همت او این است که کشتن اهل بیت‏را حق جلوه دهد. دکتر عصام در طرفدارى وهابیت از بنى‏امیه مى‏نویسد:

در اینجا نمونه‏هایى از این کتاب‏هایى را که وهابیان به قصد دفاع ازبنى‏امیه یا به قصد طعنه زدن به امام على (علیه‏السلام)توزیع مى‏کنند، ذکر مى‏کنیم. هرچند برخى از این کتاب‏ها به قلم‏شخصیت‏هاى وهابى نیست:

«محاضرات عن الدولة الأمویة» نوشته شیخ خضرى بک. این کتاب راوهابیان ترویج مى‏کنند، چون نویسنده در این کتاب، یزید بن معاویه‏را ستایش کرده و از امام حسین (علیه‏السلام) انتقادمى‏کند.

«بنو أمیّة» نوشته دکتر عبدالحلیم عویس این کتاب را در دفاع ازبنى‏امیه و به قیمت قدرناشناسى از امام على، حسن و حسین(علیهم‏السلام) نگاشته است.

«حقائق عن أمیرالمؤمنین یزید بن معاویة» نوشته هزاع شمرى.

«تعلیقات الشیخ محب‏الدین الخطیب على کتاب العواصم من‏القواصم» حواشى محب‏الدین سرشار از ستایش یزید بن معاویه وتمامى خاندان بنى‏امیه و انتقاد از امام حسین (علیه‏السلام)است.

«العهد الأموى» نوشته مورّخ معاصر محمود شاکر. وهابیان این‏نویسنده را ستوده‏اند. او به شدّت از بنى‏امیه دفاع مى‏کند. بین او و سیدقطب مبارزه فکرى بزرگى در باره عثمان بن عفان، معاویه و عمرو بن‏عاص درگرفته است.

«خلافة على بن أبى طالب» نوشته دکتر وهابى عبدالحمید بن على‏ناصر فقیهى. این کتاب پایان‏نامه کارشناسى ارشد نویسنده است که ازطرف دانشگاه اسلامى مدینه در عربستان صادر شده است. در این‏کتاب از شیوه بیعت امام على (علیه‏السلام) انتقاد شده‏است. او معتقد است بیعت امام على (علیه‏السلام) پدیده‏نسنجیده‏اى بود که عمر نسبت به آن هشدار داده بود. همچنین‏تصریح مى‏کند که مجلس شورا براى انتخاب امام على(علیه‏السلام) تشکیل نشده است و حوادث اتفاق افتاده وحضور اعراب بى‏تمدن، بیعت حضرت على(علیه‏السلام) را تحمیل کرده بود.

«هند بنت عتبة» نوشته وهابى منیر محمد غضبان. در این کتاب هندجگرخوار ستوده شده و از اهل بیت پیامبر(ص) انتقادشده است.

«الخلیفة المفترى علیه» به قلم نویسنده وهابى محمد صادق عرجون.در این کتاب مقام بنى‏امیه را بالا برده، به امام على(علیه‏السلام) طعنه مى‏زند.

«من سبّ الصحابة و معاویة فأمّه هاویة» به قلم نویسنده وهابى محمدبن عبدالرحمن مغربى.1 . عبداللَّه بن عبدالعزیز، چه کسانى حسین را به شهادت رساندند، ص 5.2 . ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة، بیروت، المکتبة العلمیة، ج 2، ص 241.3 . ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة، بیروت، المکتبة العلمیة، ج 2، ص 242.4 . ابن تیمیه احمد، رأس الحسین، بیروت، دارالکتاب العربى، چاپ اول، 1406، ص 199.5 . احمد بن تیمیه، مختصر منهاج السنة، مختصر کننده الشیخ عبداللَّه بن محمد الغنیمان، ترجمه‏اسحاق بن عبداللَّه العوضى، چاپ اول، 1428 هجرى قمرى، ص 381.6 . ابن العربى، قاضى ابوبکر، العواصم من القواصم، تحقیق محب‏الدین الخطیب، بیروت، مکتبه‏اسامة بن زید، 1399، ص 234.7 . همان، ص 227.8 . همان، ص 232. این همان چیزى است که از ابن عربى به طور خلاصه گفته مى‏شود: «قتل‏الحسین بسیف جده».9 . همان، ص 231.10 . محمد بن اسماعیل بخارى، صحیح بخارى، بیروت، دارالفکر، افست 1401، ج 8، ص 87.«عن ابن عباس عن النبى صلى اللَّه و سلم قال من کره من امیره شیئا فلیصبر فانه من خرج من‏السلطان شبرا مات میتة جاهلیة».11 . شوکانى، محمد بن على بن محمد، نیل الأوطار من احادیث سید الاخیار، شرح منتقى الاخبار،بیروت، دارالجیل 1973، ج 7، ص 358، حذیفة بن الیمان: أن رسول اللَّه صلى اللَّه علیه وآله‏وسلم قال: یکون بعدى ائمة لا یهتدون بهدیى و لا یستنون بسنتى، و سیقوم فیکم رجال قلوبهم‏قلوب الشیاطین فى جثمان إنس، قال قلت: کیف أصنع یا رسول الله إن أدرکت ذلک؟ قال: تسمع‏و تطیع، و إن ضرب ظهرک و أخذ مالک فاسمع و أطع.12 . مسلم بن حجاج نیشابورى، صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر، بى‏تا، ج 6، ص 23. «عرفجة قال‏سمعت رسول‏اللَّه صلى اللَّه علیه و سلم یقول من اتاکم و امرکم جمیع على رجل واحد یرید ان‏یشق عصاکم أو یفرق جماعتکم فاقتلوه».13 . قال جماهیر أهل السنة من الفقهاء والمحدثین والمتکلمین لا ینعزل الامام بالفسق والظلم وتعطیل الحقوق و لا یخلع و لا یجوز الخروج علیه لذلک بل یجب و عظه و تخویفه للأحادیث‏الواردة فى ذلک قال القاضى و قد ادعى أبوبکر بن مجاهد فى هذا الاجماع و قد رد علیه بعضهم‏هذا بقیام الحسن و ابن الزبیر و أهل المدینة على بنى أمیة و بقیام جماعة عظیمة من التابعین‏والصدر الأول على الحجاج مع ابن الأشعث و تأول هذا القائل قوله أن لا تنازع الأمر أهله فى أئمةالعدل و حجة العدل و حجة الجمهور أن قیامهم على الحجاج لیس بمجرد الفسق بل ما غیر من‏الشرع و ظاهر من الکفر قال القاضى و قیل إن هذا الخلاف کان أولا ثم حصل الاجماع على منع‏الخروج علیهم انتهى. (شرح مسلم، النووى، بیروت، دارالکتاب العربى، 1407، ج 12، ص22914 . نقد محمد بن عبدالوهاب از درون، تألیف دکتر عصام العماد مترجم حمیدرضا غریب رضا.15 . گناه علامه حلى چیست که گزارش جنایات یزید را در شهر مدینه از اهل سنت نقل مى‏کند؟سبط بن جوزى از علماى بزرگ اهل سنت در تذکرة الخواص در این باره مى‏نویسد: «در سال62 هجرى عده‏اى از مردم مدینه به شام رفتند و پس از مشاهده کفریات و فجایع یزید به مدینه‏برگشته، بیعت خویش را با او شکسته، علناً او را لعن و نفرین مى‏کردند و فرماندارش را از شهربیرون کردند. پس از آن که یزید مطلع شد، بلافاصله سپاهى بزرگ و سنگین براى سرکوبى اهل‏مدینه روانه آنجا کرد. مسلم بن عقبه، سه شبانه روز در آنجا قتل عام کرد. به طوریکه خون درکوچه‏ها جارى شد و مردم در خون، فرو رفتند. مرقد رسول اللَّه (صلى اللَّه علیه‏وآله16 . احمد بن تیمیه، مختصر منهاج السنة، مختصر کننده الشیخ عبداللَّه بن محمد الغنیمان، ترجمه‏اسحاق بن عبداللَّه العوضى، چاپ اول، 1428 هجرى قمرى، ص 407.17 . ذهبى که از علماى متعصب اهل تسنن و از شاگردان ابن تیمیه است درباره یزید مى‏نویسد: وکان ناصبیا، فظا، غلیظا، جلفا. یتناول المسکر، و یفعل المنکر. افتتح دولته بمقتل الشهید الحسین،و اختتمها بواقعة الحرة، فمقته الناس. و لم یبارک فى عمره. و خرج علیه غیر واحد بعد الحسین.(سیر أعلام النبلاء، ج 4، ص 3718 . مقصود از از مؤلف، علامه حلى است.19 . احمد بن تیمیه، مختصر منهاج السنة، مختصر کننده الشیخ عبداللَّه بن محمد الغنیمان، ترجمه‏اسحاق بن عبداللَّه العوضى، چاپ اول، 1428 هجرى قمرى، ص 411.

مشروعیت عزادارى بر سالار شهیدان از دیدگاه وهابی

اگر بخواهیم از دیدگاه وهابیت درباره عزادارى سالار شهیدان حسین بن‏على(ع) آگاه شویم باید باز هم به گفته‏هاى ابن‏تیمیه و ابن‏عربى‏سرى بزنیم تا به طور ریشه‏اى به آنچه مى‏خواهیم دست یابیم. ابن تیمیه فصل[1] کتابش با عنوان «امامت یزید و قتل حسین» بدون توجه به‏روایات و سیره صحابه و تابعین، به تاخت و تاز پرداخته و گذشته از این که‏این عزادارى و نوحه‏سرایى را بر سید و سالار شهیدان از کارهاى احمقانه‏شمرده، آنها را مورد نهى خدا و رسول نیز مى‏داند و براى اثبات مدعاى خودبه روایاتى از کتاب‏هاى اهل‏تسنن تمسک مى‏کند که یا اصلاً صادر نشده ودروغ است، بلکه برخى از این روایات نیز برخلاف قرآن و عقل سلیم‏مى‏باشد و برخى از آنها نیز گونه خاصى از نوحه‏خوانى و سوگوارى را یعنى‏عزادارى به طریقه جاهلیت را نهى کرده است. به کلمات ابن تیمیه بنگرید:

«از حماقت‏هاى دیگر روافض[2] این‏که: به خاطر کشته شدن کسى که‏سال‏هاى سال از شهادتش مى‏گذرد، مجالس سوگوارى ونوحه‏خوانى برپا مى‏کنند. در حالى که این مراسم حتى بلافاصله بعد ازوفات اشخاص نیز مورد نهى خدا و رسولش قرار گرفته است.»[3]

«در حدیث صحیحى از پیغمبر(ص) روایت شده که‏فرمودند: «لیس منا من لطم الخدود و شق الجیوب و دعا بدعوى‏الجاهلیة».

یعنى: کسى که ]سر[ و روى خود را بزند و سینه چاک کند و نداى‏جاهلى سر بدهد، ازما نیست.

و باز در حدیث صحیح روایت شده که پیغمبر(ص) از«حالقه»، «صالقه» و «شاقه» تبرى جسته است و حالقه زنى است که به‏هنگام مصیبت موهایش را مى‏تراشد ]و یا مى‏کند[، صالقه زنى است‏که به هنگام مصیبت صدایش را به ذکر مصیبت بلند مى‏کند و شاقه‏زنى است که لباسش را چاک مى‏کند.

و در حدیث صحیح از پیامبر(ص) روایت شده که فرمود:«من نیح علیه فإنَّه یعذب بما نیح علیه» یعنى هر کسى که برایش نوحه‏خوانده شود به سبب آن نوحه‏خوانى عذاب مى‏شود.

و در حدیث صحیح از ایشان روایت شده که فرمود: «إنَّ النائحة إذا لم‏تتب قبل موتها فإنَّها تلبس یوم القیامة درعاً من جرب و سربالاً من‏قطران». اگر نوحه‏خوان قبل از مرگ توبه نکند، در روز قیامت زرهى‏از گرى ]بیمارى خارش پوست[ و پیراهنى از قطران مى‏پوشد. واحادیث این باب بسیارند.

برخى از روایاتى که ابن تیمیه به آن تمسک کرده همگى مربوط به نوع‏خاصى‏از نوحه‏گرى مى‏باشد که در زمان جاهلیت مرسوم بوده است و علماى اسلام‏از شیعه‏و سنى بر حرمت آن اتفاق نظر دارند. و براى انجام دادن برخى از این اعمال‏کفاره نیزمعین شده است.[4]

به این روایت بنگرید تا نوحه‏اى که مورد نهى پیامبر بوده بشناسید:

جابر بن عبداللَّه گوید: پیامبر(ص) دست عبدالرحمان بن‏عوف را گرفته و با وى بر بالین پسرش ابراهیم آمد و او را که در حال‏جان سپردن بود در بر گرفت و بر دامن نهاد و گریستن آغازید.عبدالرحمان بن عوف گفت: آیا گریه مى‏کنى؟ مگر شما نبودى که ازگریه کردن بازمى‏داشتى؟ فرمود: «نه، من از فغان و فریاد دو گروه‏احمق و سفیه گناهکار بازداشتم: آنان که هنگام مصیبت چهره‏مى‏خراشند و گریبان مى‏درند و ناله‏هاى شیطانى سر مى‏دهند.»[5]

محى‏الدین نووى از علماى بزرگ شافعى مذهب درباره حرمت این نوع‏از ندبه و نوحه مى‏نویسد: «ندبه به شمردن محاسن و صفات نیک مرده همراه‏با گریه و زارى گفته مى‏شود مانند این که بگوید: وا جبلاه، وا سنداه، وا کریماه‏و مانند آن، (صفاتى که معمولاً در غلو و زیاده‏گویى است) ونوحه، صدا را به گفتن این‏گونه کلمات بلند کردن است.»[6]

عبدالرحمان بن قدامه عالم بزرگ حنبلى در علت حرمت این‏گونه امورمى‏نویسد: «این کارها به تظلم و دادخواهى و از دیگران یارى خواستن بر ضدظالم شباهت دارد، و چاک زدن یقه نیز ضایع کردن مال است بدون دلیل.»[7]

ابن تیمیه در ادامه سخنانش عزادارى بر امام حسین را از بزرگ‏ترین‏منکراتى مى‏داند که خدا و رسولش آن را حرام دانسته‏اند و به شیعیان، به سبب‏ابراز محبت به اهل بیت پیامبر بدترین اهانت‏ها را روا مى‏دارد.

روافض سینه‏زنى، چاک کردن لباس، نوحه‏خوانى و کارهاى ناپسنددیگر را به خاطر وفات کسى انجام مى‏دهند که سال‏هاى سال از کشته‏شدنش مى‏گذرد، کارهاى ناپسندى که حتى اگر بلافاصله بعد ازوفاتش انجام مى‏دادند، باز از بزرگ‏ترین منکراتى بود که خدا ورسولش انجام آن را حرام دانسته‏اند.

و غیر اینان نیز افرادى کشته شده‏اند و یا مرده‏اند و هیچ کسى - مسلمان‏و غیر مسلمان - مجالس سوگوارى و عزادارى را بعد از مدتها ازوفات و یا قتل آنها بر پا نکرده‏اند، به جز این احمقانى که اگر پرنده‏بودند از صنف نجاست‏خواران مى‏شدند، و اگر از چهارپایان بودند،الاغ مى‏شدند.[8]

نقد افکار ابن‏تیمیه

ابن تیمیه به روایاتى که از پیامبر و عمل صحابه حکایت کرده و در کتب معتبراهل سنت آمده است اعتنایى نمى‏کند. فقط به آنچه با فکر و اندیشه او که‏طرفدار بنى‏امیه است و از این رو لازم مى‏بیند براى دفاع از آنان، به احادیثى‏تمسک کند که سودش در آن است، زیرا اگر نوحه‏و عزادارى بر ظلمى که بر اهل البیت رفته جایز باشد، جنایات بنى‏امیه افشإے؛پ‏پ‏ن؟مى‏گردد، عملى که خوشایند ابن تیمیه و اتباع او نمى‏باشد. به نمونه‏اى از گفتاربزرگان اهل سنت اشاره مى‏شود تا عمق کج‏اندیشى ابن تیمیه و یارانش‏روشن گردد.

سیره پیامبر در عزادارى بر شهیدان و اموات

پیامبر خدا(ص) در عزاى شهیدان موته گریه مى‏کند و حالاتشان‏را تعریف مى‏کند. بخارى در کتابش مى‏نویسد: «پیامبر(ص)]چگونه شهید شدن[ زید بن حارثه و جعفر بن ابى‏طالب و عبداللَّه بن رواحه‏را، پیش از رسیدن خبر آنان، براى مردم توصیف کرد و فرمود:

زید پرچم را برگرفت و ضربت خورد و شهید شد! سپس جعفر پرچم‏را برگرفت. او نیز شهید شد! پس از آن ابن رواحه پرچم گرفت وشهید شد.

پیامبر(ص) در حالى این سخنان را مى‏فرمود که دیدگانش‏سرشک مى‏ریختند!».[9]

در استیعاب، اسدالغابه، اصابه، تاریخ ابن اثیر و دیگر کتب اهل تسنن‏روایتى است که فشرده آن چنین است:

هنگامى که جعفر و اصحاب او به شهادت رسیدند، رسول‏خدا(ص) به خانه او رفت، فرزندانش را فراخواند و آنان‏را در حالى که سرشک دیدگانش فرو مى‏ریخت بوئید ]و نوازش‏کرد. [همسر جعفر، اسماء گفت:

پدر و مادر فداى شما باد، چه چیز شما را مى‏گریاند؟ آیا از جعفر ویاران او چیزى به شما رسیده؟ فرمود: «آرى، امروز شهید شدند.»اسماء گفت: من برخاستم و صیحه زدم و زنان را گرد آوردم، واردخانه فاطمه که شدم، دیدم او مى‏گرید و مى‏گوید: واى عمویم! ورسول خدا(ص) ]که چنین دید [فرمود: به راستى که‏گریه‏کنندگان، باید بر مثل جعفر بگریند.[10]

در صحیح مسلم، مسند احمد، سنن ابى‏داود، نسائى و ابن ماجه روایت‏کنند:

ابوهریره گوید: پیامبر اکرم(ص) قبر مادرش را زیارت‏کرد و گریست و همه اطرافیان را گریانید.[11]

روش پیامبر در برخورد با عزاداران

در سنن نسائى، سنن ابن ماجه و مسند احمد روایت کنند که: «سلمه بن ازرق‏گوید: شنیدم که ابوهریره مى‏گفت: یکى از بستگان رسول‏خدا(ص) از دنیا رفت، زنان جمع شده و بر او گریه مى‏کردند،عمر برخاست و آنان را بازداشته و پراکنده مى‏کرد، رسول‏خدا(ص) فرمود: «عمر! آنان را به حال خود واگذار که چشمهااشکبار، دلها مصیبت دیده و داغشان تازه است.»[12]

در مسند احمد از وهب بن کیسان از محمد بن عمرو روایت کند که:

سلمه بن ازرق با عبداللَّه بن عمر در بازار نشسته بودند که عده‏اى‏جنازه‏اى را عبور داده و بر آن مى‏گریستند. عبداللَّه بن عمر این کار رإے؛پپناپسند شمرده و آنان را طرد کرد. سلمه بن ازرق به او گفت: چنین‏مگو! زیرا من خود شاهد بودم و از ابوهریره شنیدم - زنى از بستگان‏مروان جان سپرده بود و مروان دستور مى‏داد زنانى را که بر اومى‏گریستند از آنجا برانند - ابوهریره که بر سر جنازه آمده بود گفت:اى ابا عبدالملک! آنان را به حال خود واگذار، زیرا جنازه‏اى را از مقابل‏پیامبر(ص) عبور دادند، من و عمر بن خطاب نیز، در کنارآن حضرت بودیم. عمر شروع به راندن زنانى کرد که همراه جنازه‏مى‏گریستند. رسول خدا(ص) فرمود: «پسر خطاب! آنان‏را به حال خود واگذار که جانشان مصیبت دیده، چشمشان اشکبار وداغشان تازه است.»[13]

از این روایت استفاده مى‏شود مروان حکم از جمله کسانى است که مردم‏را از عزادارى بر عزیزان از دست داده منع مى‏کرده است، و مروان از حزب‏امیه مى‏باشد.

عبدالرحمان بن قدامه از دانشمندان بزرگ حنبلى، از حرب از احمد بن‏حنبل امام ابن‏تیمیه کلامى در احتمال مباح بودن نوحه و گریه و زارى نقل‏مى‏کند. زیرا دو تن از صحابه به نام واثلة بن الاسقع و ابا وائل همیشه به نوحه‏گوش داده و گریه مى‏کردند. و احمد بن حنبل گفت: «اگر زنى همانند آنچه ازفاطمه دختر رسول خدا(ص) حکایت شده در فراق میت بگرید،اشکال ندارد. او در نوحه بر پدر مى‏فرمود: اى پدرم که به خدا نزدیک شدى،مصیبتت را به جبرئیل خبر مى‏دهم. اى پدرم دعوت خداوند را اجابت کردى.و از على نقل شده که فاطمه مشتى خاک قبر پیامبر(ص) رابرمى‏داشت و آن را بر چشمان خود مى‏گذاشت و مى‏فرمود: هر که تربت‏احمد(ع) را ببوید نباید در طول عمرش بوى خوشى را استشمام‏کند. بر من مصیبت‏هایى وارد شد که اگر بر روزهاى روشن مى‏ریخت به شب‏تاریک مبدل مى‏گشت.»[14]

حاکم نیشابورى در کتاب المستدرک روایاتى را در مباح بودن نوحه وعزادارى براى میت نقل مى‏کند، به نمونه‏اى از آن توجه کنید:

انس بن مالک گفت: «وقتى پیامبر(ص) از جنگ احد برگشت،دید زنان انصار بر کشتگان خود گریه مى‏کنند، فرمود: اما حمزه گریه کننده‏اى‏ندارد، این سخن به زنان انصار رسید، براى حمزه عزادارى کردند.» حاکم پس‏از نقل این حدیث مى‏نویسد: «این مشهورترین حدیث در مدینه است، زنان‏مدینه بر امواتشان گریه نمى‏کنند مگر پس از نوحه‏گرى بر حمزه، تا این زمان‏رسم چنین است.»[15]

انس بن مالک گفت: «فاطمه زهرا فرمود: اى انس آیا دلتان آمد بدن مطهرپیامبر(ص) را در خاک پنهان کنید؟ آنگاه شروع به نوحه‏سرایى‏کرد و فرمود: اى پدرم دعوت حق را اجابت کردى. اى پدرم به خداوندنزدیک شدى. اى پدرم در جنت فردوس مأوا گزیدى. اى پدرم به جبرئیل درفقدانت تسلیم مى‏گویم.» حماد بن زید گفت: «آنگاه که ثابت بنانى، این‏حدیث را براى ما مى‏گفت، گریه مى‏کرد به گونه‏اى که شانه‏هایش تکان‏مى‏خورد.»[16]

حاکم نیشابورى حدیثى را از طریق امام موسى بن جعفر از پدرانش ازامیر مؤمنان نقل مى‏کند که از گریه و زارى وندبه فاطمه زهرا در اندوه فقدان‏از دست دادن پدر سر داده است.

حاکم از ام بکر دختر مسور نقل مى‏کند که حسن بن على بن ابى‏طالب رإے؛ت‏ت‏ه‏چندین بار زهر دادند هر بار نجات مى‏یافت. اما در بار آخر زهر بر جگرش‏اثر گذاشت و آنگاه که از دنیا رفت، زنان بنى‏هاشم تا یک ماه برایش گریه وزارى مى‏کردند.[17]

حاکم از محارب نقل مى‏کند که حسن بن على در سال 50 در 46 سالگى ازدنیا رفت و سعید بن عاص بر او نماز خواند و برایش گریه کرد.[18]

با وجود این روایات صحیح السند از دیدگاه اهل سنت و روایات دیگرى‏که مجال نقل آنها نیست و همه آنها حکایت از جواز نوحه و عزادارى براى‏میت به ویژه خاندان پیامبر دارد، سخنان ابن تیمیه و یارانش یاوه‏اى بیش‏نیست. و البته او و کسانى که دنباله‏روى او را برگزیده‏اند از طرفداران بنى‏امیه‏مى‏باشند. کسانى که مرتکب بزرگ‏ترین جنایت‏ها شده‏اند دوست ندارندجنایات آنها نسبت به بشریت برملا شود. عزادارى و برپا کردن مجالس عزا وهیئات عزادارى و نوحه‏خوانى همه در راستاى گوشزد کردن جنایات بنى‏امیه‏و هشدار دادن به دیگران که این حزب پلید، دست از فعالیت برنداشته و براى‏نابود کردن دین حنیف اسلام از پا ننشسته است.

سرانجام ابن تیمیه به مسأله عزادارى پرداخته مى‏نویسد:

شیطان با استفاده از ماجراى کشته شدن حسین دو بدعت را در بین‏مردم پدید آورد: بدعت اندوه و بدعت نوحه‏خوانى در روز عاشورا ازقبیل سینه‏زنى و فغان و گریه و زارى و تشنگى و مرثیه‏سرایى وکارهایى که نتیجه آن بود. مثل سب و لعن گذشتگان و گناهکارشمردن افراد بى‏گناه؛ و به‏گونه‏اى که سب و لعن دامن سابقان نخستین‏را هم گرفت. اخبار تأسف‏آورى خوانده مى‏شود که بسیارى از آن‏کذب و دروغ است و هر کس چنین مراسمى را پدید آورده، هدفى‏جز گشودن باب فتنه و تفرقه بین امت اسلامى را نداشته است. زیراچنین کارها و مراسمى به اتفاق امت نه واجب است و نه مستحب،بلکه بر داشتن مراسم نوحه‏خوانى و گریه و زارى به خاطرمصیبت‏هاى قدیمى از بزرگ‏ترین کارهاى تحریم شده توسط خدا وپیغمبر(ص) است، همچنانکه بدعت سرور و سرمستى‏چنین است.

آنچه مؤلف در مورد بى‏حرمتى به زنان و فرزندان حسین و گرداندن‏آنها در شهر بر روى شتر بدون پالان ذکر کرده، دروغ و باطل است:شکر خدا هرگز هیچ مسلمانى حق هیچ یک از خاندان بنى‏هاشم راغصب نکرده است و امت محمد(ص) هرگز غصب‏بنى‏هاشم را مباح و روا نشمرده است. ولى هوى‏پرستان و نادانان‏بسیار دروغ مى‏گویند. همچنانکه بعضى از همین هوى‏پرستان‏مى‏گویند: حجاج اشراف (یعنى بنى‏هاشم) را کشت.[19]

در این قسمت از کلامش نیز بدیهیات تاریخى را انکار مى‏کند، جریان‏عاشورا را مورخان اهل تسنن نقل کردند. آنان جنایات یزید و معاویه و آل‏امیه را برملا نمودند.

اکنون به فتاواى علماى وهابى مسلک درباره مراسم جشن و عزا براى‏اهل بیت توجه کنید که نشأت گرفته از دیدگاه ابن تیمیه است.

1. ابن تیمیه مى‏گوید: «... نوع دوم از ایام، روزهایى است که در آن اتفاقى‏افتاده است. همانند هجدهم ذى حجه و این که برخى آن روز را عید مى‏گیرنداصل و اساسى ندارد. زیرا پیشینیان و نیز اهل بیت و دیگران آن روز را عیدنگرفتند و اعیاد، شریعتى از شرایع است که در آن باید از دستور متابعت نمود،نه آن که بدعت‏گذارى کرد. این عمل همانند اعمال نصارا است که حوادث‏حضرت عیسى (علیه‏السلام) را عید مى‏گیرند.»[20]

2. شیخ عبدالعزیز بن باز مفتى سعودى مى‏گوید: «جایز نیست براى پیامبرو غیر پیامبر مراسمى برپا شود و این عمل از بدعت‏هاى در دین است. زیراپیامبر (صلى اللَّه علیه وآله) و خلفاى راشدین و دیگران ازصحابه و تابعین اینچنین عملى انجام نداده‏اند.»[21]

3. اعضاى دائمى لجنه فتواى وهابیون مى‏گویند: «جایز نیست در سوگ‏انبیا و صالحین و نیز زنده کردن یاد آنان در روز تولدشان و برداشتن عَلَم،چراغانى و شمع نصب کردن بر قبورشان مراسمى برگزار شود. زیرا تمام این‏امور از بدعت‏هایى است که در دین وارد شده‏و از موارد شرک است و پیامبر (صلى اللَّه علیه وآله) و انبیا وصالحینِ گذشته این چنین نکرده‏اند. صحابه و هیچ‏یک از امامان مسلمین هم‏در طول سه قرن که بهترین قرن‏هاست چنین نکردند.»[22]

4. ابن فوزان مفتى دیگرى از سعودى مى‏گوید: «بدعت‏ها این عصر زیاداست؛ از جمله برپایى جشن به مناسبت ولادت پیامبر (صلى اللَّه علیه‏وآله) در ماه ربیع‏الاول مى‏باشد.»[23]

5. ابن عثیمین دیگرى از سعودى مى‏گوید: «برپایى مراسم جشنِ تولدبراى فرزند که در آن تشبّه به دشمنان خداست از عادت مسلمین نبوده، بلکه‏از دیگران به ارث گذاشته شده است. پیامبر (صلى اللَّه علیه وآله)فرمود: هر کس به قومى شبیه شود از زمره آن قوم به حساب مى‏آید.»[24]1 . بنگرید: لؤلؤ و مرجان، همو، ص 92 و 179.2 . ابن تیمیه در سرتاسر کتاب منهاج السنه از بکار بردن الفاظ رکیک و زشت نسبت به علامه حلى‏و شیعیان خوددارى نمى‏کند، مقصود از روافض در کلمات او شیعیان امامى مذهب مى‏باشند که‏خلافت سه خلیفه را دور انداخته و به خلافت بلافصل امیر مؤمنان معتقدند.3 . احمد بن تیمیه، مختصر منهاج السنة، مختصر کننده الشیخ عبداللَّه بن محمد الغنیمان، ترجمه‏اسحاق بن عبداللَّه العوضى، چاپ اول، 1428 هجرى قمرى، ص 80.4 . نگاه کنید به شهید ثانى زین‏الدین، مسالک الافهام فى شرح شرایع الاسلام، مؤسسة المعارف‏الاسلامیة، 1416، ج 10، ص 27.5 . سنن ترمذى، کتاب الجنائز باب الرخصة فى البکاء على المیت، ج 2، ص 226.6 . نووى، محى‏الدین، المجموع فى شرح المهذب، دارالفکر، بیروت، بى‏تا، ج 5، ص 307.7 . ابن قدامه عبدالرحمان، الشرح الکبیر، دارالکتاب العربى، بیروت، بى‏تا، ج 2، ص 430.8 . احمد بن تیمیه، مختصر منهاج السنة، مختصر کننده الشیخ عبداللَّه‏بن محمد الغنیمان، ترجمه‏اسحاق بن عبداللَّه العوضى، چاپ اول، 1428 هجرى قمرى، ص 80.9 . صحیح بخارى، ج 2، ص 202، کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب خالد، ابن کثیر، البدایةوالنهایة، ج 2، ص 255؛ بیهقى، سنن الکبرى، ج 2، ص 70.10 . تاریخ ابن اثیر، ج 2، ص 90.11 . صحیح مسلم، ج 2، ج671؛ کتاب الجنائز، باب 36، ح 108؛ مسند احمد بن حنبل، ج 2، ص221؛ سنن نسائى، ج2، ص 90؛ کتاب الجنائز، سنن ابن ماجة، ج 1، ص 501، ح 1572.12 . سنن نسائى، ج 2، ص 19، باب الرخصة فى البکاء على المیت، مسند احمد بن حنبل، ج 2، ص273 و 110 و 222 و 208؛ سنن ابن ماجه، ج 1، ص 505، کتاب الجنائز، باب ما جاء فى البکاءعلى المیت، ح 1587.13 . مسند احمد بن حنبل، ج 2، ص 208 و 273 و 333.14 . ابن قدامه عبدالرحمان، الشرح الکبیر، دار الکتاب العربى، بیروت، بى تا، ج 2، ص 430.15 . همان.16 . همان، ج 1، ص 382.17 . همان، ج 3، ص 173.18 . همان، ج 3، ص 173.19 . احمد بن تیمیه، مختصر منهاج السنة، مختصر کننده الشیخ عبداللَّه بن محمد الغنیمان، ترجمه‏اسحاق بن عبداللَّه العوضى، چاپ اول، 1428 هجرى قمرى، ص 402.20 . اقتضاء الصراط المستقیم، ص 295 - 293.21 . مجموع فتاوا و مقالات متنوعة، ج 1، ص 183.22 . اللجنة الدائمة من الفتوى، رقم 1774.23 . البدعة ابن فوزان، ص 25 و 27.24 . فتاوا الاسلام، ج 1، ص 43.

نیم‏نگاهى به روایات اهل سنت در عزادار

براى اثبات این که عزادارى و نوحه‏سرایى مشروع از دیدگاه اهل سنت نیزمانعى ندارد، به روایاتى از کتب سنت که بیانگر فعل پیامبر یا سیره اصحاب‏اوست، اشاره مى‏شود.[1]

در صحیح بخارى و صحیح مسلم است که رسول اللَّه صلى اللَّه علیه وآله‏وسلم در مواردى گریه کرد:

الف) در فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد و فرمود:

اِنَّ العَینَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ یَحْزَنُ وَ لا نَقُولُ الا ما یَرْضَى رَبُّنا.

اشک جارى مى‏شود و قلب محزون مى‏گردد ولى حرفى نمى‏زنم مگرآنچه خدا راضى است.

ب) در هنگام عیادت از سعد بن عباده؛ «فَبکى النَّبى صلى اللَّه علیه‏وآله و سلم فَلَمّا رَأى القوم بکاء رسول اللَّه صلى اللَّه علیه وآله و سلم بکوا،فقال: الا تسمعون؟ اِنّ اللَّه لا یعذّب بدمع العین و لا بحزن القلب و لکن یُعَذِّبُ‏بِهذا - وَ اَشارَ الى لِسانِه - اَوْ یَرْحَمْ». پیامبر اکرم صلى اللَّه علیه وآله وسلم گریه‏کرد و همراهان حضرت وقتى گریه رسول اللَّه صلى اللَّه علیه وآله وسلم رادیدند گریه کردند و رسول اللَّه فرمود: خداوند بخاطر اشک چشم و حزن‏قلب عذاب نمى‏کند بلکه بخاطر زبان ]که حرفهایى که نباید بزند و مى‏زند[عذاب مى‏کند.

ج) در صحیح مسلم است که: «قال رسول اللَّه صلى اللَّه علیه وآله وسلم استأذنت ربّى... أن ازور قبر امّى فَاَذِنَ لى» و عن ابى هریرة، قال: «زار النبى‏صلى اللَّه علیه وآله وسلم قبر امّه فبکى و أبکى من حوله...». رسول اللَّه صلى‏اللَّه علیه وآله وسلم براى رفتن به زیارت قبر مادرش از خدا اذن گرفت وهمین که سر قبر مادرش رسید گریه کرد و همراهانش را نیز گریاند.

در صحیح بخارى نیز آمده است: به عایشه گفتند عبداللَّه بن عمر گفته‏است: رسول اللَّه صلى اللَّه علیه وآله وسلم فرموده است: میت در قبربه‏واسطه گریه اهلش عذاب مى‏شود. عایشه گفت: عبداللَّه عمر اشتباه فهمیده‏است. بلکه رسول اللَّه صلى اللَّه علیه وآله وسلم فرمود: میت به‏خاطر خطاها وگناهانش در قبر عذاب مى‏شود و حال اینکه اهلش بر اوگریه مى‏کنند.

همچنین در صحیح بخارى است که: وقتى خبر رحلت رسول اللَّه صلى‏اللَّه علیه وآله وسلم منتشر شد، ابوبکر داخل حجره شد و خود را روى جنازه‏رسول اللَّه صلى اللَّه علیه وآله وسلم انداخت و او را بوسید و گریه کرد. «فَقَبَّله‏و بکى».

و در همین کتاب است که: در رحلت رسول اللَّه صلى اللَّه علیه وآله وسلم، بغض گلوى مردم را گرفته بود و طورى گریه مى‏کردند که صداى گریه‏آنها شنیده مى‏شد. «فَنَشج الناس یَبْکُونُ».

باز در همین کتاب است که: ابن عباس مى‏گفت: پنجشنبه و چه‏پنجشنبه‏اى؟ و سپس به قدرى گریه مى‏کرد که ریگها از اشک چشمش ترمى‏شد.

در کتابهاى دیگر اهل تسنن نیز آمده است که: گریه و حزن و اندوه براموات جایز است. مشروط بر اینکه حرفى که موجب غضب خداوند شودنزنند، نوحه‏سرایى و مدح و ثناى بى‏مورد و دروغ براى مرده انجام ندهند.

در کتابهاى تاریخى خود اهل تسنن است که مردم مدینه در رحلت رسول‏اللَّه صلى اللَّه علیه وآله وسلم شدیداً گریه کردند.

در کتاب «التاریخ القویم لمکة و بیت اللَّه الکریم» است که: در رحلت‏رسول اللَّه‏صلى اللَّه علیه وآله وسلم مرد مدهوش شدند و بسیار گریستند... و فاطمه‏علیها السلام گریه کرد... و عمر گریه کرد... و از عایشه نقل کرده که گفت: سررسول اللَّه صلى اللَّه‏علیه وآله وسلم در دامن من بود که قبض روح شد. سر حضرت را روى بالش‏گذاشتم و با زنها به سینه و صورتم زدم. «ثم وضعت رأسه على وسادة و قمت‏ألْتدمُ (اى، اضرب صدرى) مع النساء واضرب وجهى».

نیز در همین کتاب است که: بعد از وفات رسول اللَّه صلى اللّه علیه وآله‏وسلم ابوبکر و عمر رفتند نزد امّ ایمن، امّ ایمن گریه کرد، ابوبکر و عمر نیز بااو گریه کردند